



هواخواه توام جانا و می دانم که می دانی

- | | |
|---|--|
| 1 | هواخواه توام جانا و می دانم که می دانی |
| 2 | ملامت گو چه دریابد میان عاشق و معشوق |
| 3 | بیفشان زلف و صوفی را به پابازی و رقص آور |
| 4 | گشاد کار مشتاقان در آن ابروی دلبندهست |
| 5 | ملک در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد |
| 6 | چراغ افروز چشم ما نسیم زلف جانانست |
| 7 | دریغا عیش شبگیری که در خواب سحر بگذشت |
| 8 | ملول از همرهان بودن طریق کاردانی نیست |
| 9 | خیال چنبر زلفش فریبت می دهد حافظ
نگر تا حلقه اقبال ناممکن بجنبانی |

روایت شاملو

1، 4، - ، 5، 3، 2، 7، 8، 9

- | | |
|--|--|
| از آن باور نمی دارم که انگیزد پریشانی !
که در حسن تو چیزی یافت بیش از طور انسانی !
بدانی قدر وصل آن دم که در هجران فروماتی .
بکش دشواری منزل به یاد عهد آسانی !
نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجنبانی ! | خم زلفت، به نام ایزد، کنون مجموعه دل هاست -
ملک در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد
دریغا عیش شبگیری که چون باد سحر بگذشت !
ملول از همرهان بودن طریق کاروانی نیست ،
خیال چنبر زلفش فریبت می دهد حافظ |
|--|--|